

هو العليم

حکم عامّ در تخصیص به منحصص مجمل (۱۲)

ادامه بررسی نظر مرحوم میرزای نائینی

سلسله دروس خارج اصول فقه - باب عامّ و خاصّ

- جلسه پنجاه و هشتم

استاد

آیة الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

می خواستم از مسئله مرحوم نائینی و مطالبی که مرحوم آقا شیخ محمد کاظم، در تقریراتشان تعرّض کرده‌اند دیگر بگذرم، ولی دیدم مطالب مفیدی در آن هست و خوب است که آنها را هم متعرّض بشویم؛ یعنی مطالب مبنایی در این مباحثشان فرموده‌اند. از این نظر باز تأملی کردیم، و الاً می خواستم این بحث را تمام کنیم و سر بحث دیگر برویم.

بر اساس آنچه که عرض شد، بین قضیه حقیقیّه و بین قضیه خارجیّه، مرحوم نائینی قائل به عدم افتراق شده‌اند و فرقی را در اینجا ذکر کرده‌اند. گرچه آن فرق در اصل و نتیجه تفاوتی به وجود نمی‌آورد ولی از این نقطه نظر که در مبنا، این مسئله اهمیت دارد، از این نظر متعرّض می‌شویم.

قائلین به تفاوت بین قضیه حقیقیّه و

خارجیّه

عرض شد که بعضی بین قضیه حقیقیّه و خارجیّه

قائل به تفاوت شده‌اند و در قضایای حقیقیه تمسک به عام را جایز ندانسته‌اند، ولی در قضایای خارجیّه قائل به تمسک به عام شده‌اند؛ از باب اینکه متکلم در مقام مخاطب، جمیع افراد خارجی را مدّ نظر می‌آورد و بعد بعضی از آنها را خارج می‌کند، بنابراین آن عامّ ابتدایی مُلقای عند التّخاطب شامل تک تک افراد مشکوک هم خواهد بود.

اشکال میرزای نائینی بر تفاوت بین قضیه

خارجیه و حقیقیه

ایشان در ردّ این مسئله مطلبی می‌فرمایند که مطلبشان از یک نقطه نظر صحیح است و از یک نقطه نظر جای تأمل دارد. و اما از جهت صحّت این است که هیچ فرقی نمی‌کند که عامّ تمام‌الموضوع باشد و به عنوان عنوان دخیل در ترتّب حکم مطرح باشد یا اینکه آن عامّ جهت حکایی داشته باشد [و ما بگوییم] که در قضیه خارجیّه، عامّ ما جهت حکایی از افراد خارجی دارد، ولی بالأخره ما در مقام اثبات سر و کارمان با عامّ است، ما با فرد خارجی سر و کار نداریم و از این جهت فرقی با قضیه حقیقیه نمی‌کند،

که در قضیه حقیقه خود این عنوان من حیث هو هو،
دخیل در ترتب حکم بر موضوع خواهد بود؛ یعنی
خود این عنوان عالم دخالت در ترتب دارد، اما در
قضیه خارجیّه منظور مولا عنوان عالم نیست بلکه
منظور مولا همین افراد خارجی هستند، ولی حوصله
ندارد یکی یکی همه را بگوید؛ می‌گردد یک عنوان را
که همه را شامل بشود پیدا می‌کند و می‌گوید که تو
هر کسی را که در تحت این عنوان بود اکرام کن.

فرض کنید که می‌گوید: آقا هر کسی که لباس
زرد پوشیده است، امروز اکرامش کن. لباس زرد
پوشیدن که مدخلیتی در ترتب حکم ندارد، صرفاً
عنوان مُشیر است؛ یا می‌گوید که هر کس امروز با
نعیلین آمد بیرون، شما اکرامش کن و...؛ اینها جہتی
ندارد.

مرحوم نائینی در ردّ فرق بین قضیه حقیقه و
خارجیه، می‌فرماید که فرق بین قضیه حقیقه و
خارجیه فقط در این است که ما در قضیه حقیقه
ابتدائاً آن عنوان را تمام‌الموضوع در ترتب حکم
می‌دانیم؛ یعنی به‌عنوان یک کبرای کلی
تمام‌الموضوع برای صغریات قضایای ما واقع

می‌شود. پس قبل از ورود خاص، مخاطب احراز می‌کند که برای متکلم تمام‌الموضوع محرز شده است؛ وقتی که خاص می‌آید این تمام‌الموضوع برمی‌گردد به جزء‌الموضوع، یک جزئش همان عنوانی است که قبلاً آمده، یک جزئش هم همین عنوان خاص است. یعنی این عنوان خاص به آن عنوان قبلی ضمیمه می‌شود و یک موضوع مرکبی را تشکیل می‌دهد که عالم غیر فاسق باشد. این در مقام اثبات، در قضیه حقیقه است.

و اما در قضیه خارجی متکلم افراد را به‌عنوان تمام‌الموضوع در نظر گرفته است. یعنی خود افراد خارجی مد نظر متکلم و مولا است، و ما در مقام تخصیص کشف می‌کنیم که مولا هنوز افراد خارج را به‌عنوان تمام‌الموضوع برای حکم احراز نکرده است، بلکه با ورود مخصص ما به دست می‌آوریم که مولا یک عده از افراد خارجی را هم خارج کرده است. یعنی برای تمام افراد خارج، در وهله اول نمی‌تواند آن کلام مولا، برای ما موجب احراز شده باشد.

وقتی که مولا یک عامّ را به عنوان قضیه خارجیه
القاء می کند، این طور نیست که ما بگوییم مولا تمام
افراد را احراز کرده است؛ بلکه مولا هنوز احراز عدوّ
یا فاسق را نکرده، و در عالم ابهام این قضیه را القاء
کرده است. این مخصّص برای ما این فایده را دارد
که بعد از ورود مخصّص، می فهمیم که مولا افراد
غیر فاسق را احراز کرده است. وقتی که این طور شد
فرد مشکوک نمی تواند با این احراز تثبیت بشود، و
این دیگر تمسّک به عامّ در شبهه مصداقیّه می شود.
دیگر در اینجا مسئله این طور می شود که قائل شویم
دلیل، خودش موضوع را تحقّق می بخشد و این
اشکال دارد.^۱

اشکال استاد بر دیدگاه میرزای نائینی

اشکالی که در اینجا به مرحوم نائینی وارد است
این است که شما در اینجا می فرمایید که مولا در
قضیه حقیقیّه آن عنوان را تمام الموضوع قرار می دهد؛
در اینجا صحبت در این است که آیا حکم را روی
این عنوان، بما هو عنوان و به عنوان یک طبیعت

^۱ فوائد الاصول، ج ۲، ص ۵۲۵.

مجمله و طبیعت کلیه برده است یا حکم را روی این

عنوان به لحاظ حکایت از افراد خارج برده است؟

در قضیه حقیقه، حکم روی عنوان به لحاظ افراد

خارج رفته است، نه به لحاظ هوَ هو - چنانچه ما در

قضایای حقیقه از آن بحث می کنیم -؛ در اینجا دیگر

فرقی بین قضیه حقیقه و قضیه خارجیّه نیست.

چه اینکه بگوید: «**قُتِلَ مَنْ فِي الْعَسْكَرِ**» و منظور

یک عنوان مُشیر است به افرادی که در عسکر هستند؛

چه اینکه بگوید: «**الْخَمْرُ حَرَامٌ**» و منظور او آن

طبیعت کلیه‌ای است که دارای مصادیق و افراد

خارجیه است؛ چه بالفعل و چه در آتیه. نظر مولا در

احکام شرعیه بر اساس افراد خارجی است، ولی

افراد خارجی‌ای که در تحت یک عنوان هستند، نه

هر فرد خارجی بایّ تحوکان.

یعنی وقتی که مولا می گوید: «**الْخَمْرُ حَرَامٌ**»،

منظورش خمر **بما هوَ خَمْرٌ** در عالم اعتبار و به عنوان

قضیه طبیعیه کلیه نیست؛ بلکه وقتی می گوید:

«**الْخَمْرُ حَرَامٌ**»، یعنی افراد خارجی که در خارج

محقق هستند و در تحت عنوان خمر داخل هستند،

آن افراد مورد برای حرمت هستند. دیگر در این صورت فرقی بین قضیه حقیقه و خارجیّه نخواهد بود. این اشکالی که می شود به این کلام ایشان وارد و مطرح بشود.

تلمیذ: بنابراین فرقی بین قضیه طبیعیّه و قضیه حقیقیّه نخواهد بود، چون ثمره‌ای ظاهر نمی شود.

استاد: قضیه حقیقیّه بنابر اصطلاح اصولیین یا بنابر اصطلاح منطقیین؟

تلمیذ: بین قضیه حقیقیّه بنابر اصطلاح مرحوم نائینی که ما الآن داریم می گوئیم شامل مقدرة الوجود و محققة الوجود می شود با آن قضیه طبیعیّه که بگوئیم حکم روی آن عنوان و آن طبیعت مهمله رفته است فرقی نیست.

استاد: بله، فرقی نیست دیگر! ایشان همین را می گویند. ایشان می گویند در این صورت دیگر فرقی نیست. حکم در قضایای حقیقیّه ما، همان طبیعیّه منطقیّه است؛ چطور در قضیه طبیعیّه افراد خارجی مدّ نظر نیستند و حکم روی ماهیت بما هی ماهیت، رفته است؛ ما در قضایای طبیعیّه مثل «الخمْرُ حرامٌ، شَرْبُ التَّوْتُونِ حرامٌ، الصَّلَاةُ

واجباً» و امثال ذلک، در آنجا حکم ما روی افراد خارجی بالفعل نرفته است. یعنی خمرهایی که فعلاً فرض کنید در قم موجود است - حالا اگر موجود باشد - حکم روی آن نرفته است. اگر بر فرض یک قطره خمر هم در دنیا نباشد باز شارع حکم می‌کند که «الخمر حرام»، چه فردی در خارج باشد یا نباشد. شارع با آن عنوان کار دارد، آن عنوان هر وقت محقق بشود این حکم هم بر آن مترتب می‌شود. پس این عین قضیه طبیعیّه ما است دیگر! فرقی نمی‌کند.

احکام شرعی، قضایای خارجیّه‌اند یا حقیقیّه؟

تلمیذ: مگر نمی‌فرمایید احکام شرعیّه به افراد

خارجی برمی‌گردد؟

استاد: بله، به افراد خارجی برمی‌گردد؛ ما در

قضیه طبیعیّه هم همین حرف را می‌زنیم، نه در قضیه

حقیقیّه. در قضیه طبیعیّه هم که می‌گوییم: «الإنسانُ

حيوانٌ ناطقٌ» یا «الإنسانُ مُتَعَجِّبٌ» یا «الإنسانُ

ضاحكٌ» یا «الإنسانُ ماشٍ»، منظور ما این نیست

که انسان بما هی ماهیةٌ ممکنةٌ فی مقامِ الإجمالِ

ولو قبل الوجود، این دارای ضحک است، این دارای

مشی است، این دارای کتابت است. نه خیر، ما این اوصاف را به شرط وجود بر این قضیه طبیعیّه حمل می‌کنیم؛ نه به وصف ماهوی او. در تمام قضایای طبیعیّه شرط وجود در اینجا لحاظ شده است،

الإنسانُ حیوانٌ ناطقٌ بشرطِ الوجود.

بله، یک وقتی در قضیه طبیعیّه بحث روی خود ماهیت است و کاری به وجود نداریم، یعنی می‌گوییم این ماهیت از حیوان و ناطق تشکیل شده است، و کاری به خارج نداریم. در اینجا اصلاً کاری به خارج نداریم، فقط می‌گوییم که این ماهیت، این است. مثل اینکه می‌گوییم که مثلث از سه زاویه تشکیل شده است. حالا می‌خواهد در خارج مثلثی باشد یا نباشد. یعنی در عالم صورت ذهنیه، یک‌هم‌چنین ماهیتی دارای این خصوصیت است.

یک وقت نه، اوصافی که ما بر این کلی طبیعی حمل می‌کنیم این اوصاف، اوصاف وجودی هستند. وقتی که می‌گوییم: «الإنسانُ کاتبٌ»، نه اینکه انسان در مقام ماهوی خودش **کاتبٌ**، انسان در مقام ماهوی خودش **لیسَ بِکاتبٍ و لا لاکاتبٍ**، انسان در مقام ماهوی خودش نه ماشی است و نه غیر ماشی. بله،

انسان در مقام ماهوی خودش حیوان ناطق است، اما این اوصافی که ما می‌آوریم برای این انسان، همه شرط وجود است.

حرمت و وجوب و کراهت و استحباب و اباحه، اینها اوصاف وجود هستند، نه اوصاف ماهوی این موضوعات. یعنی اگر خمری بخواهد در خارج تحقق پیدا کند بر سرش حرمت بار می‌شود، نه اینکه در خارج خمری باشد یا نباشد، حرمت بار می‌شود. اصلاً حرمت یک حکم تکلیفی است، اجتناب است، امتثال است، عدم اقدام و کفّ نفس است. چگونه ممکن است یک مسئله که مربوط به مکلف است این به یک امر ماهوی که اصلاً وجودی در خارج ندارد، تعلق بگیرد؟! این طور نمی‌شود. همه احکام، ناظر به افراد خارجی هستند. معنا ندارد که شارع بگوید: از یک چیزی که نیست، کفّ نفس کن! وقتی نیست، من از چه چیزی کفّ نفس کنم!؟

لذا بحث این قضیه در علم اجمالی و اطراف علم اجمالی و شبهه محصوره، خواهد آمد که آیا در صورتی که موضوع در قدرت مکلف نباشد - حالا

یا باشد و مانعی از اقدام مکلف باشد یا اصلاً وجود خارجی ندارد - باز آن حکم در عالم اعتبار، شامل مکلف خواهد شد یا شامل نخواهد شد؟ و ثمرات زیادی بر این قضیه بار می‌شود. مثلاً ایتیان به بعضی از اطراف علم اجمالی در صورت مانعیت ارتکاب بعض دیگر، آیا جایز است یا جایز نیست؟ آیا خروج أحد الأطراف عن دایره علم اجمالی، موجب جواز ارتکاب به بقیه اطراف خواهد شد یا نخواهد شد؟ خیلی ثمرات مهمی بر این بحث مترتب می‌شود.

آنچه که در اینجا مدنظر است این است که در صورتی که حرمت و وجوب، یا اقدام و عدم اقدام، تمام اینها از افعال مکلف هستند؛ این اقدام و عدم اقدام چگونه ممکن است به ماهیتی تعلق بگیرد که ولو تا قیامت یک‌هم‌چنین ماهیتی به وجود نخواهد آمد؟! فرض کنید که اصلاً خمیری در عالم نبود و اصلاً ریشه چوب تاک خشک شد، فرض کنید که اصلاً در عالم یک هسته انگور هم پیدا نشد؛ در این صورت از کجا دیگر انگور دربیاید؟! وقتی که انگوری نیست دیگر شراب از کجا درست شود؟!

اگر ما فرض کنیم در یک جزیره‌ای افتادیم یا

به‌طور کلی در کره زمین اصلاً دیگر شرب توتون نیست، خمر نیست یا مثلاً زمینه برای زنا از بین رفت؛ فرض می‌کنیم روی کره زمین یک بمب انداختند و این هم فقط به جنس مؤنث حساس باشد و همه زن‌ها را از بین ببرد و بکشد! در این صورت دیگر اصلاً آیا حرمت زنایی داریم یا نداریم!؟

احکام دائر مدار تحقق فرد خارجی برای موضوع هستند؛ نه اینکه در عالم اعتبار، خمر حرام است ولو اینکه خمری در خارج نباشد! نه خیر، مولا چیزی را که در نظر می‌گیرد - ولو در قضیه حقیقه جناب شما - [بر مدار افراد خارجی است].

بر فرض ما مطلب شما را به‌عنوان قضیه حقیقه قبول کنیم، این مطلب شما را که مولا در مقام اعتبار، اصلاً افراد در نظرش نیستند و فقط آن چیزی که در مقام اعتبار است خمر است و حرمت را روی خمر برده است، [در این صورت این اشکال پیدا می‌شود که] حرمت یعنی کف نفس، و کف نفس که روی یک خمر کلی‌ای که هنوز وجود خارجی ندارد، نمی‌آید! [شارع که نمی‌گوید:] آقای مکلف، شما

باید کفّ نفس کنید از اقدام بر خمری که اصلاً نیست! وقتی در خارج خمری نیست، مکلف چه کار کند؟! [یا فرض کنید بگوید:] آقای مکلف، شما باید که به امری که اصلاً در خارج نیست، اقدام کنید! مثلاً باید بروی نماز جمعه بخوانی. نماز جمعه‌ای که اصلاً وجود خارجی ندارد! نماز جمعه با این کیفیت خطیب و... وقتی که وجود خارجی نداشت - فرض کنید که در زمان سابق [که نماز جمعه نبوده] - بنده به چه چیزی می‌خواهم اقدام کنم؟! تحریک به چه چیزی است؟! تحریص به چه چیزی است؟! تشویق به چه چیزی است?!

پس این احکام خمسه که روی موضوعات آمده به لحاظ فرد خارجی آمده است. یعنی شارع افراد خارجی برای این را در تحت یک عنوان در نظر گرفته است، بعد این طوری [حکم] می‌کند که آقای مکلف، تو از شرابی که در خارج هست و بعداً در جلوی تو قرار خواهد گرفت، باید کفّ نفس کنی. یا تو به امری که برای تو پیدا خواهد شد، باید اقدام کنی. یعنی این عنوان به لحاظ حکایت از خارج است. مثل «قُتِلَ مَنْ فِي الْعَسْكَرِ»؛ چطور در «قُتِلَ

مَنْ فِي الْعَسْكَرِ» نظر مرحوم نائینی این است که این فقط یک عنوان مُشیر است و در آن حکمی که مترتّب است بر آن موضوع، دخالتی ندارد. این هم همین طور است. این عنوان حرمت خمر، این خمری که در اینجا شارع در نظر گرفته است و بعد حرمت را روی آن آورده است، هیچ وقت در نظر شارع بما هو هو مطرح نیست، بلکه به لحاظ عنوان و حکایت از افراد خارجی خمر است. حالا چه افراد محقّقة الوجود یا افراد مقدّرة الوجود.

بنابراین، به این جهت است که من می گویم در احکام شرعی ما فقط قضایای خارجیّه داریم و قضایای حقیقیّه نداریم. به این لحاظ است که احکامی که تکلیفیّه است، محال است تعلق بگیرد به یک حقیقت و به یک کلیّ طبیعی بما هی طبیعی^۱، به آن کلیّ از جهت خود طبیعت؛ بلکه به لحاظ فرد خارجی تعلق می گیرد. این قضیه خارجیّه می شود.

قیاس مسئله مورد بحث به اصول عملیه

مرحوم نائینی می فرماید بعضی ها مانحن فیه را قیاس کردند با اصول عملیه. چطور در اصالة الحلّ،

اصالة الطهارة و امثال ذلك در شبهات مصداقیه ما تمسک به اصول عملیه می کنیم، پس این هم همین طور است. اگر شک کردیم در فسق زید و عدالت زید، ما به «أکرِم العُلَماء» تمسک می کنیم و تمسک به اصالة العموم می کنیم. در اصالة الحل هم همین طور است. مثلاً لحمی هست مذکّی، لحمی دیگر هست غیر مذکّی، اینها با هم مشتبه می شوند؛ [می گویند که] اصل تذکّیه را شما در اینجا جاری کن. یا شیئی هست مشکوک النجاسة و الحلّیة، شما در اینجا اصالة الحل را باید جاری کنید.

چرا در اینجا که در مورد مشکوک است، شما تمسک به اصالة الحل می کنید اما در مانحن فیه که زید، مشکوک الفسقیة و العدالة هست تمسک به اصالة العموم «أکرِم العُلَماء» نمی کنید، در حالتی که در هر دو، ملاک واحد است؟! در اینجا ما عامی داریم و یک خاص مشکوک. در آنجا ما عامی داریم مثل نجاست بول و یک خاص مشکوک که این فردی است مردّد بین البول و المائیّه، شما باید در اینجا به همان عموم اصالة الحل تمسک کنید. شما نمی گوید که ما در اینجا به نجاست بول تمسک

می‌کنیم و این را داخل در فرد بول قرار می‌دهیم. چون فرد، فردِ مشکوک است و از تحت دلیل معلوم الموضوعیّه خارج است، بنابراین می‌رود داخل در تحت دلیل مشکوک الموضوعیّه. آن اموری که متکفّل موضوعات مشکوک هستند، آنها اصول عملیّه هستند، پس باید در اینجا تمسّک به اصول عملیه کرد؛ خب مانحن‌فیه هم همین‌طور است.

جواب میرزای نائینی به قیاس

جوابی که مرحوم نائینی در اینجا می‌دهند این است که می‌فرمایند اصول عملیّه در جایی است که ما دستمان از واقع کوتاه است، ما حکم به واقع نداریم، ما یأس از وصول به واقع داریم و نمی‌دانیم این آب، در تحت طهارة المائیّه داخل است یا اینکه این آب، بول است و در تحت نجاسة البولیّه داخل است. چون واقع برای ما مشکوک است و چون برای ما یأس از وصول به واقع است، لذا در اینجا اصالة الحلّ متکفّل می‌شود. این در اموری که یأس از وصول به واقع برای ما است.

ولی ما در بحث اصول لفظیّه، یأس از واقع نداریم بلکه مانند بقیّه قرائن و شواهدی که برای ما احراز واقع می‌کند، اصول لفظیّه برای ما احراز واقع می‌کند. شما با این اصول لفظیّه می‌خواهید مراد جدی مولا را از این کلام و از این خطاب به دست بیاورید. ولی ما در اصول عملیّه مراد مولا را می‌دانیم، اما خودمان در مقام عمل دچار تردید هستیم. مثلاً می‌دانیم مولا گفته است که آب حلال است و طاهر، می‌دانیم مولا گفته بول نجس است و حرام. اینها را می‌دانیم؛ اما خودمان در مقام عمل دچار مشکل شدیم. پس در اصول لفظیّه ما تازه می‌خواهیم سراغ مراد مولا برویم که مولا از این بیان چه منظوری دارد؟ بنابراین در اینجا نمی‌توانیم قضیه را با قضیه اصالة الحلّی که در آنجا ما یأس از واقع داریم قیاس کنیم. چون ما در اینجا یأس از واقع نداریم. پس در اینجا وقتی که یک مورد مشکوک بود، باید ببینیم که قاعده چیست؟ و قیاس اینجا با آنجا خلاف است.^۱

دفاعیه‌ای از قائلین به قیاس در موضوع مورد

^۱ فوائد الاصول، ج ۲، ص ۵۲۸.

البته این دفاع و جواب، خیلی جواب صحیحی نمی‌تواند باشد؛ اما در هر صورت می‌شود این‌طور گفت که نظر آن شخص و مستشکلی که بین این دو فرق انداخته این است که ما در مقام شک، اگر شک داشته باشیم که یک شیء در تحت عنوانی داخل است، در آنجا باید تمسک کنیم به آن موردی که حجیتش برای ما ملحوظ باشد. چون در اصالة الحلّ ما نمی‌توانیم این فرد مشکوک را داخل در آب قرار بدهیم یا داخل در بول قرار بدهیم، ما در اینجا در مقام عمل باید تمسک به مطلبی داشته باشیم که آن برای ما حجّت باشد؛ که آن، اصالة الحلّ است و لولا اصالة الحلّ ما کاری نمی‌توانستیم بکنیم.

در اینجا هم، چون مورد، مورد شک است نمی‌دانیم که آیا در تحت منحصّص داخل است یا نه؟ آیا زید، فاسق هست یا نه؟ چون ما نمی‌دانیم، در اینجا باید تمسک به یک اصل بکنیم که آن اصل برای ما محرز شده باشد و آن حجّیت عامّ است؛ چون می‌دانیم این مورد مشکوک در تحت عامّ داخل

است. از نظر اینکه در تحت آن عامّ داخل است
مطلب و حرفی نداریم؛ صحبت در این است که مراد
جدّی مولا را باید بیان کنیم. یعنی مراد جدّی مولا در
مقام اثبات برای ما روشن بشود، نه در مقام ثبوت؛ ما
به مقام ثبوت اصلاً کاری نداریم. ما که به دل مولا
راه نداریم که ببینیم در دل او چه خبر است؟ ما
هستیم و مقام اثبات، وقتی که ما با مقام اثبات هستیم،
از نقطه نظر شک ما باید به امری تمسّک کنیم که برای
ما حجّت باشد. آن حجّت همان اصالة العمومی
است که اول مولا آن را القاء کرده است. این طور
می توانیم یک دفاعی از این شخص داشته باشیم. این
مطلب تمام شد.

بررسی قاعده «علی الید» از منظر محقق

نائینی

مرحوم نائینی مطالبی را در اینجا مطرح می کند
که ما قبلاً هم به نحو اجمال عرض کردیم و گفتیم که
به طور مفصّل می آید. آنچه که به طور مفصّل است
این است که ایشان بیان می کنند. در مطالب و
مثال هایی که مرحوم آقا سید محمد کاظم آوردند که
در مورد عاریه اگر نظرتان باشد، اگر شبهه، شبهه

مصدقیه باشد در اینکه آیا این ید، ید عاریه است یا ید عادیّه است، امانی است یا غیر امانی، در آنجا قائل به آن قاعده «**عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدِّيَ**»^۱ شدند.

بعضی‌ها گفتند که منظور از «**عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدِّيَ**» در اینجا همان تمسّک به عموم است در شبهات مصداقیّه، که مرحوم آقای خویی این را ردّ کردند و فرمودند که این حکم مربوط به این قاعده نیست و بلکه در اینجا ما دلیلی داریم. آن دلیلی که ایشان در آن موقع بیان کردند و عرض کردم که بعداً می‌آید همین مطلب مرحوم نائینی است به انضمام مطالبی که در اطراف این خواهد آمد.

آنچه که در تمسّک به این قاعده، به نظر می‌رسد و بقیه آقایان هم به همین مطلب مرحوم نائینی تأسی کرده‌اند و فرموده‌اند، این است که ما در اینجا اصلی داریم که آن اصل در اینجا برای ما ضمان را احراز می‌کند. و آن اصل، عبارت است از اصلِ عدم استیذان. چون موضوع ما در اینجا مرگّب است،

^۱ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۴، ص ۸.

موضوع مرگب می شود از یک امر وجدانی و آن مأخوذ، همان چیزی که أخذ کردیم - خود مأخوذ یک امر وجدانی است که الآن در اینجا تحصیل شده است - این یکی . مسئله دوم که در اینجا می ماند این است که برای رفع ضمان، ما نیازی به استیذان از مالک داریم . این می شود یک امر اعتباری . در این صورت اگر آن استیذان، محرز باشد این قاعده دیگر شامل آنجا نخواهد بود . چون ید، می شود ید امانی . اگر استیذان محرز نبود، این می شود یک وصف اضافی . و این وصف به انضمام آن امر وجدانی، موضوع مرگب ما را تشکیل می دهد . پس موضوع می شود «مال مأخوذ بدون استیذان»؛ نصفش را بالوجدان احراز کردیم، نصفش را هم به اصل عملی . آن اصل چیست؟! ما در اینجا عدم استیذان را استصحاب می کنیم، که الآن استیذانی [در اینجا نبوده است چون] این [مأخوذ که] مال آن مالک بوده است، الآن هم بالفعل پیش من است، - پیش من بودنش مسلم است - پیش من بوده و از بین رفته است . حالا اینکه آیا با استیذان پیش من بوده یا بدون استیذان پیش من بوده است، این استیذان یک وصف

اضافی است. بالآخره قبلاً پیش مالک بوده است دیگر! حالاکه به من منتقل شده است، شک داریم که آیا وصفی بر این بار شده یا بار نشده است؟ در اینجا اصل این است که این مال که به من منتقل شده است بدون استیذان بوده است. این مطلبی است که مرحوم نائینی در اینجا می فرماید. حالا ببینیم آیا این مطلبی که ایشان می فرمایند اشکال دارد یا ندارد؟

برای اینکه به این قضیه بخواهید فکر بکنید قدری راجع به قضیه توضیح می دهیم. ما مبحثی را در تذکیه گفتیم که آیا آن اصل عدم تذکیه جاری می شود یا نمی شود؟ آیا اشیاء اولاً بلا اول، خود وجود آن شیء، بدون آن وصف، می شود لحاظ بشود یا نه؟ در تحقق خود آن شیء، وصف بالآخره یا تذکیه و یا عدم تذکیه خوابیده است و به طور کلی نمی شود امر از این دو خارج باشد. راجع به آن مطلبی که در آنجا گفتیم در اینجا تفحصی بکنید، تا ان شاء الله فردا برسیم به اینکه مطلب به چه کیفیت خواهد بود.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ